

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ژاننا شوئدکایا (Zhanna SHVYDKAYA) نویسنده، عضو کانون نویسندگان روسیه
برگردان: ا.م. شیری
۰۲ مارچ ۲۰۲۵

نگاه گرگوار خلق‌های آزاد شده اروپا به روسیه چرا؟



به استقبال هشتادمین سالگرد غلبه ارتش کارگران و دهقانان بر فاشیسم می‌روم. ۶۹ روز مانده است. خطر فاشیسم یک خطر دائمی برای صلح و امنیت، آزادی و استقلال، ترقی و توسعه است. ما حق نداریم به دنبال فاشیسم دارای شاخ و دم بگردیم، در حالی که آن را به عینه، در همه جنگ‌ها و تجاوزات و تهاجمات بعد از سال‌های ۱۹۹۰ می‌بینیم!

آیا کشتار و نسل‌کشی فلسطینی‌ها در غزه و ابعاد ویرانی این بزرگترین زندان باز جهان با کمک‌های تسلیحاتی، اطلاعاتی، مالی و تبلیغاتی جمیع ممالک غربی، برای دیدن فاشیسم کافی نیست؟ هجوم به یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لیبیا، سوریه... بمباران، ویرانی، اشغال و کشتار مردم آن‌ها چگونه؟

اگر رأی منفی ۵۳ کشور به سرمدمداری امپراتوری امریکا و اقمار اروپائی و غیر اروپائی آن علیه قطعنامه سازمان ملل متحد برای مبارزه جهانی با تجلیل فاشیسم، نشانه سلطه فاشیسم بر بخش عظیمی از جهان نیست، پس چیست؟ جنگ ناتو در اوکراین و یا جنگ تحریم علیه کشورهای «نامطلوب» چطور؟]- شیری

در طول سال‌های تحصیل، من به تاریخ واقعاً علاقه نداشتم و حتی از این درس متنفر بودم. از یک سو، معلم یک قالب، یک چارچوب بود و تمام آموزش به حفظ بی‌معنای تاریخ‌ها و رویدادهای تاریخی خلاصه می‌شد. و این خود، باعث بی‌زاری مداوم از موضوع و میل به جست و خیز، بازیگوشی، داوطلب شدن برای کار در مدرسه یا حتی تمیز کردن و چیدن میزهای کلاس درس و هر کار دیگر می‌شد جز درس تاریخ. از سوی دیگر، در جوانی، وقتی نگاه‌ها به آینده معطوف می‌شود، به نظر می‌رسد که تاریخ روزهای گذشته، انبوهی از اطلاعات بیهوده درباره وقایع گذشته است که ربطی به زمان حال ندارند تا چه رسد به آینده. چنین استدلالی معمولاً ویژگی دوره جوانی است.

در مسیر عمر هر چه بیشتر پیش می‌روم، واضح‌تر می‌فهمم که همه رویدادهای امروزی در تاریخ اتفاق افتاده است. هیچ چیز در دنیا تغییر نمی‌کند. سخنم بر سر مظاهر نیست - من از ماهیت صحبت می‌کنم. بیشتر می‌گویم: هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. می‌دانی چرا؟ زیرا، احساسات انسانی محور شدنی نیست. اعمال ما را آن‌ها کنترل می‌کنند. هزاران سال پیش همینطور بود، الان نیز همینطور است و تا زمانی که بشریت وجود دارد، همیشه همینطور خواهد بود.

برای درک این موضوع و پیش‌بینی توسعه رویدادها حداقل چند قدم جلوتر، نیازی نیست در اعماق قرن‌ها غوطه‌ور شوید. دو قرن کافی است. به یاد داشته باشید، در کتاب شگفت‌انگیز روزنامه‌نگاری داستایوفسکی به نام «دفتر خاطرات یک نویسنده»، فصلی تحت عنوان «درباره نفرت اسلاوهای آزاد شده» وجود دارد - من در مجموعه مقالاتی درباره داستایوفسکی، این اثر را به تفصیل تحلیل کرده‌ام.

مقاله حاضر شامل لوح خاطره تاریخی از داستایوفسکی، حقایق مستند وحشتناک از وزارت دفاع روسیه و نفرت به عنوان بهای آزادی می‌باشد.

داستایوفسکی (Dostoevsky) «اسلاوها شاهکار بزرگ روسیه را که برای رهائی آن‌ها آفرید، به رسمیت نمی‌شناسند».

زمانی که روسیه در سال ۱۸۷۷ برای آزادی اسلاوها از زیر یوغ پنج‌قرنی امپراتوری عثمانی به بالکان رفت، یک واقعیت عجیبی آشکار شد. از یک طرف خلق‌های بالکان به امید آزادی و استقلال، هم از انگلستان و هم از روسیه تقاضای کمک کردند. اما فقط روسیه پاسخ مثبت داد و با بسیج و اعزام ارتش و بهترین فرزندان خود به آنجا، سعی کرد خون روسی در رگ‌های برادران اسلاو جاری سازد. اما به محض ورود به سرزمین بالکان با واقعیتی مواجه شد که انتظار نداشت. چه اتفاق افتاد؟

فئودور داستایوفسکی نوشت: «... به محض این که روسیه آن‌ها را آزاد کرد و اروپا موافقت کرد آزادی آن‌ها را به رسمیت بشناسد، معلوم شد روسیه هرگز چنین دشمنان نفرت‌انگیز، حسود، افتراگو و حتی آشکار مانند همه این قبایل اسلاو نداشته و نخواهد داشت!»!

داستایوفسکی هشدار داد که روسیه باید برای این واقعیت آماده باشد که «این اسلاوها قبل از این که حداقل درکی از اهمیت و رسالت اسلاوی خود در بین بشریت داشته باشند، مسیر طولانی اروپاگرایی را طی خواهند کرد... اتحاد آن‌ها

از هم خواهد پاشید و حتی به گونه‌ای تکه تکه خواهند شد، که ملیت آن‌ها همانند چند قطره آب در اقیانوس، در بحر اروپا ناپدید خواهد شد».

تشابهات تاریخی ۲۷ جنوری ۲۰۲۵

در ۲۷ جنوری ۱۹۴۵، ارتش سرخ «ماشین تولید مرگ» در اردوگاه آشویتس در پولند را متوقف کرد. **۲۷ جنوری ۲۰۲۵. هشتادمین سالگرد آزادی زندانیان اردوگاه مرگ نازی «آشویتس»**. پولند از دعوت روسیه به مراسم این روز تاریخی خودداری کرد. در میان دعوت‌شدگان، ده‌ها هیأت دولتی، از جمله کسانی که در آن زمان از فاشیسم دفاع می‌کردند و اکنون نیز می‌کنند، حضور داشتند. همه به جز نمایندگان روسیه دعوت شده بودند. عدم دعوت از روسیه که ارتش آن آشویتس را آزاد کرد، مایه شرمساری پولند است، اما مقامات پولندی چنین تصور نمی‌کنند. حتی یک سیاستمدار یا رهبر اروپائی پولند را به این دلیل محکوم نکرد. فقط اوتو، کاندیدای سابق ریاست جمهوری المان جرأت کرد. آن هم شاید به این دلیل بود که رتبه او با پیشوند خردمند «سابق» مشخص شده است. این یادآور چیست؟ باز هم همان ناسپاسی و نفرت تاریخی نسبت به روسیه. همه ما بارها این مورد را تجربه کرده‌ایم. رهائی‌یافتگان دوباره برای فاشیست‌ها کف می‌زنند.

در دسامبر ۲۰۲۴، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه پیشنهادی روسیه در مورد مبارزه با تجلیل از نازیسم را تصویب کرد. این سند شامل ۷۴ بند است، که تجدید نظر در نتایج جنگ جهانی دوم، تمجید از رژیم نازی و ترویج نژادپرستی را محکوم می‌کند. ۱۱۹ کشور از آن حمایت کرد، ۵۳ رأی منفی داد. اما این مهم است که بفهمیم چه کشورهایی رأی منفی دادند – همه این‌ها، کشورهای اروپائی- المان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، اتریش، بلجیم، سویدن، ناروی، دنمارک، فنلاند، پولند، انگلستان و سایر «اروپائی‌ها» به اضافه کانادا، امریکا، جاپان، اوکراین و غیره بودند. اروپای امروزی به سردمداری امریکا، مشکلی با فاشیسم ندارد، تاریخ را به طور جدی تحریف می‌کند و جلادان را به عنوان قهرمان تکریم می‌کند. روسیه با این موضوع مخالف است. به همین دلیل روسیه به مراسم هشتادمین سالگرد آزادسازی آشویتس توسط ارتش سرخ دعوت نشد. به گمانم سربازان اتحاد شوروی که اروپا را از وجود فاشیسم پاک کردند، حتی نمی‌توانستند تصور کنند که ۸۰ سال بعد فرزندان این خلق‌های آزاد شده دوباره برای فاشیست‌های تازه به دوران رسیده کف بزنند و نگاه گرگ مانند نسبت به روسیه داشته باشند.

لوح یادبود تاریخی وزارت دفاع روسیه

«روز ۲۷ جنوری ۱۹۴۵، نیروهای اتحاد شوروی، در نبردها با نیروهای نازی در قلمرو پولند، اردوگاه مرگ المانی آشویتس-بیرکنائو (نام پولندی Oswiecim -) را که در طول پنج سال موجودیت خود به یک تسمه نقاله برای نابودی کامل مردم تبدیل شده بود، آزاد کردند».

اسناد بایگانی، تمام وحشت آنچه را که سربازان ارتش سرخ دیده و شنیدند، هنوز حفظ کرده است. باریس پالموی، خبرنگار جنگی روزنامه «پراودا» در گزارشی روند کشتار مردم را اینگونه توصیف کرد:

«در دو سال اول، مردم به روش معمول کشته می‌شدند، تیرباران می‌شدند و در گورهای جمعی با ظرفیت ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر دفن می‌شدند. صدها قبر از این دست در قسمت شرقی اردوگاه وجود دارد که زندانیان اردوگاه آن را «خیابان هیتلر» نامیدند. در سال ۱۹۴۲، المانی‌ها دو کوره مژدهسوزی ساختند: اولی، که در آن اجساد سوزانده می‌شد، درست مانند مایدانک، از نظر ظاهری به یک کارخانه بزرگ آهکسوز شبیه بود، دومی – به اصطلاح تسمه نقاله مرگ».

از گزارش اطلاعات اداره سیاسی سپاه ۶۰، در مورد وضعیت در قلمرو آزاد شده پولند (شهادت زندانیان اردوگاه آشویتس) به تاریخ ۲۶ جنوری ۱۹۴۵:

«همه افراد ناتوان از کار به پادگان‌های جداگانه، واقع در بخش جنوبی آشویتس انتقال یافتند. آن‌ها را در آنجا برهنه کردند و با گازهای مخصوص کشتند، سپس اجسادشان را سوزاندند (...). در هر دو پادگان یک «دکتر» ویژه وجود داشت. او همه زندانیان را سه بار در هفته معاینه می‌کرد و لیست بیماران را به نگهبانان اس‌اس می‌داد. فاشیست‌ها همه افراد بیمار را سوار ماشین می‌کردند، همه را به اتاق گاز می‌فرستادند، مسموم می‌کردند و سپس در کوره می‌سوزاندند. به این ترتیب، در طول سال ۱۹۴۴، هر هفته تا ۲۰۰ نفر در آتش سوزانده شدند.»

نازی‌ها آزمایش‌های غیرانسانی زیادی بر روی افراد زنده انجام دادند.

جینا گلدشتاین- زندانی، به خاطر می‌آورد: «آن‌ها زنان زیادی را در آزمایشگاه مورد آزمایش قرار دادند. تخمدان آن‌ها را درآوردند و از آن‌ها عکس گرفتند. پس از این عمل، بیشتر زنان فوت کردند. بسیاری از زنان با اشعه ایکس عقیم شدند و پوست‌شان سوزانده شد.»

پس از حمله المان نازی به اتحاد جماهیر شوروی، اسیران جنگی شوروی را به اردوگاه بردند. با روش خاصی به آن‌ها ظلم می‌شد:

«تا اول جنوری ۱۹۴۲، حدود ۱۶۰۰۰ اسیر جنگی شوروی وارد اردوگاه شد. در آغاز سال ۱۹۴۲، فقط ۸۰ تا ۱۰۰ نفر زنده ماند، که آن‌ها نیز به اردوگاه دیگری فرستاده شدند.»

در گزارش کمیسیون اداره سیاسی جبهه اول اوکراین مؤرخ ۱۷ فیبروری ۱۹۴۵، در مورد تحقیقات مقدماتی جنایات مهاجمان فاشیست المانی در اردوگاه کار اجباری آشویتس آمده است:

«در طول دوره ورود انبوه گروه‌های اسیران، المانی‌ها فرصت نداشتند همه را به اتاق‌های گاز بفرستند و آن‌ها را در کوره‌های آدم‌سوزی بسوزانند. در ارتباط با این، در سال ۱۹۴۴ تقریباً به طور مداوم، به موازات سوزاندن اجساد در کوره و اغلب افراد زنده، به ویژه کودکان، در آتش‌های بزرگ سوزانده می‌شد. ساکنان محلی می‌گویند که برای تمام این آتش‌ها در سطح شهر به طور مداوم هیزم جمع‌آوری و حمل می‌شد. دود و شعله آتش‌ها تا کیلومترها دیده می‌شد. آتش در گودال‌های عمیقی افروخته می‌شد که در آن‌ها هیزم و اجساد را لایه-لایه روی هم می‌انباشتند. روی آن بنزین و رزین می‌پاشیدند و آتش می‌زدند. چنین آتشی که برای سوزاندن ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ جسد انسان برافروخته می‌شد، چندین ساعت متوالی می‌سوخت. معمولاً آن‌ها به طور متناوب روی دو نقطه آتش سوزانده می‌شدند. به این ترتیب، روزانه بیش از ۱۰ هزار نفر را نابود می‌کردند. وقتی باد از سمت این آتش‌های عظیم می‌وزید، نفس کشیدن از دود و بوی سوختگی جسد انسان غیرقابل تحمل می‌شد.»

با نزدیک شدن ارتش سرخ، المانی‌ها سعی کردند آثار جنایات خود را پنهان کنند: آن‌ها ساختمان را با «خط تولید مرگ» و سایر کوره‌های آدم‌سوزی تخریب کردند؛ تپه‌های روی قبرها را تسطیح نمودند؛ اکثر اسناد را از بین بردند؛ بایگانی‌ها، لیست‌ها و برگه‌های ثبت‌نام زندانیان و انبارهای حاوی لباس و وسایل آن‌ها را آتش زدند. حدود پنجاه هزار زندانی به المان برده شد. اشیاء قیمتی، وسایل نقلیه و تجهیزات تخلیه شد.

به لطف اقدامات سریع ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی، نازی‌ها فرصت نکردند اردوگاه را کاملاً از بین ببرند و آثار ضد انسانی خود را پاک کنند. در ۲۷ جنوری ۱۹۴۵، در طی عملیات تهاجمی ویستولا اودر، نیروهای سپاه ۶۰ جبهه اول اوکراین قلمرو آشویتس را اشغال کردند و بیش از هفت هزار اسیر را آزاد کردند. گزارش دقیق‌تر از آزمایش‌ها و جنایات فاشیست‌ها در این اسناد آرشیوی وزارت دفاع موجود است. تصور رنج و عذابی که مردم در واقعیت تجربه کردند، چنان ترسناک است، که حتی هنگام خواندن مطالب مربوط به آن‌ها، انسان نمی‌تواند جلو اشک خود را بگیرد...

نه برای توقف جنگ، بلکه برای شکست دادن جانور در لانه‌اش

شاید عقیده بر این باشد، که چرا نیروهای اتحاد شوروی اروپا را آزاد کردند؟ آن‌ها می‌توانستند در مرز کشور خود توقف کنند. اما به دلایلی نتوانستند:

اولاً- خود مردم اتحاد شوروی در اردوگاه‌های مرگ در اروپا بودند - رهبری شوروی نمی‌توانست آن‌ها را همانجا رها کند. علاوه بر این، هزاران غیرنظامی شوروی به کار در المان برده شدند - آن‌ها نیز باید نجات می‌یافتند. ثانیاً- جانور فاشیست باید در لانه خودش نابود می‌شد - این از بدیهیات جنگ است. تصادفی نیست که در ۶ نومبر ۱۹۴۴، در یک جلسه تشریفاتی شورای شهر مسکو، ستالین از ارتش سرخ خواست: «کار جانور فاشیست را در لانه خودش تمام کند و پرچم پیروزی را بر فراز برلین برافرازد».

این فقط به گذشته مربوط نیست. قانون برای امروز است - این دقیقاً همان کاری است که دولت روسیه باید به اهداف عملیات ویژه نظامی دست یابد. علاقه‌مندم باور کنم که رئیس جمهور پوتین این را درک می‌کند و در میان اظهارات بلند درباره پایان سریع جنگ در اوکراین تسلیم ترمپ نخواهد شد. هدف روسیه پایان دادن به جنگ نیست، بلکه در هم کوبیدن جانور در لانه خودش است. امیدوارم دقیقاً همینطور هم باشد.

این نه تنها به زمان حال، بلکه به آینده نیز مربوط می‌شود. صلح پایدار تا زمانی که روسیه یک همسایه نئونازی زهرآگین به رهبری ناتو در کنار خود داشته باشد و اروپا با انبوه پایگاه‌های نظامی ناتو درست در مرزهای روسیه حضور داشته باشد، غیرممکن است.

ذکر این نکته مهم لازم است که هر صلحی فقط یک مهلت بین جنگ‌های بعدی است. ستالین، ارتش سرخ و خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی صلحی را برای ما به ارمغان آوردند که چندین نسل ادامه داشت. ما بدون جنگ به دنیا آمدیم، بدون جنگ زندگی کردیم، به مصرف‌گرایی آلوده شدید و تقریباً از سر شکم‌سیری غرغر کردیم و گمان می‌کردیم که چنین زندگی آرام همیشه وجود خواهد داشت. چنین نمی‌شود. این دقیقاً به دلیل تغییرناپذیری احساسات انسانی است، صرف‌نظر از این که کدام قرن است و زمین با چه ابزاری شخم زده می‌شود: با گاو آهن یا با تراکتور بی‌سرنشین. حافظه تاریخی مبتنی بر واقعیت‌ها و اسناد معتبر که به فرزندانمان منتقل می‌کنیم، تنها راه برای جلوگیری از پیدایش «آشویتس‌های» دیگر است.

پی‌نوشت: من به عنوان یک ساکن لنینگراد (سنت پترزبورگ) نمی‌توانم یادآوری نکنم که ۲۷ جنوری، روز شکستن محاصره لنینگراد، یک روز مقدس برای همه جمعیت لنینگراد، تقریباً ۹۰۰ روز قهرمانی مردم شوروی در شهر تحت محاصره است. و این ابیات اولگا برگلوز را نقل می‌کنم تا یادمان باشد:

در زیر نفیر گلوله‌ها

در پرتو مکرر آن‌ها

از لنینگراد با تو سخن می‌گویم
میهن من، وطن بلا دیده من...
باد شیطانی و نستوه کرونشئات
هنگام شلیک به صورتم سیلی می‌زند.
کودکان در پناهگاه در خوابند
نگهبان شب ایستاده بر در،
سایه مرگ بر سر لنینگراد
شب‌ها، بی‌خوابی و روزها، سختی
اما چیست اشک و آه،
چیز ترس و بیم،
ما فراموش کردیم.
می‌گویم: از غرش توپ‌ها، تن ما،
ما شهروندان لنینگراد نمی‌لرزد،
و اگر فردا سنگری باشد،
ما همه در سنگرها،
زنان و مردان،
دوش به دوش هم خواهیم رزمید،
و بچه‌ها برای ما گلوله خواهند آوردند،
و آن‌ها روی ما شکوفا خواهند شد.
پرچم‌های باستانی پتروگراد
بر سر قلب سوخته‌اش،
در اهتزاز است.
من قول می‌دهم
از طرف مادران روس،
به عنوان مادر یک سرباز ارتش سرخ،
سرباز به خون غلتیده در نبرد،
در نبردهای نزدیک استرلا،
ما با قدرت ایثارگرانه خواهیم رزمید،
ما بر جانوران دیوانه غلبه خواهیم کرد،
ما پیروز خواهیم شد، سوگند به تو، روسیه!
ساوروس - تارنگاشت حزب کمونیست روسیه
۱۱ / اسفند - حوت ۱۴۰۳